

وَأَمَّا خَلْقَنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

۳۴۱۴

درین اوان بلاغت تو امان کتاب فیض کتب



کترین بکان خلاق نفیصی عسید اللطیف

سین مجرب است ای حکیمه سن السیوریه

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE678

CHECKED

بسم الله الرحمن الرحيم

صفت خویش میکند اظهار

خالق جان و جسم و جنت و نارا

منعم و رتبه هر صفتار و کبار

او مدّال عصات و بد کردار

رافع رتبه های شیخ و پیر

حد آن نامور که از هر نام

باعث خلق فائق الاصباح

باسط و رازق چسند و پند

او معتر نیازمند الست

خافض منزل سیه به

اوست اول که ابتدا نیست
واحد و مالک و سلام و عزیز
حافظ و نور و مایه و باقی
متعال و کبیر و حی و لطیف
مشفق و مهربان و غفور و رؤوف

اوست آخر که نیست حد و کنایه
مست کبر و همین و جبار
واجب و ماحد و صمد و مستقام
نافع و محیی و ممیت و ضار
راحم است و غفور و رحیم و غفار

در احوال

نعت اثر که نام نامی او
خاتم انبیا حبیب الله
شافعی آنکه از و جا هست
ساقی آنکه آب کوثر را
صادق و مصلح است و مغیث

هست یا نام ایزدی بکنار
شاهد و منج و ناصر و مختار
کس نماند ز عاصیان و زنا
بنماید باستان ایشان
رحمت و مصلحت و مغیث

اوست عزیز دل اوست مدثر	اوست یسین و طه بی تکرار
ذات پاک محبت عربی	هست ستری لطیف از مهر
هر وجودیکه هست در وجود	هر ظهوریکه هست در اظہار
موجدش اوست باعث نیجا	منظرش اوست باعث اظہار
صد صلوة و سلام ایزد پایا	بر و برآل و صاحبان کبار

التماس

بنده مستمند و بیچاره	نا توان و حقیر و زار و نزار
خوشه چینی ز خرمین اعلام	فضله بردار خوان این قاف
گل پژمرده ز گلشن و سر	بید خشک کبریا جوئیبار
آه نامه سیاه و تر دامن	آه بگذشته از سر بهنجار
چون گدائی پیش اهل دل	پیش یاران حق بروز شما

در تو اهی هیچ چون سرم
 عامی عام در ضلال مگر
 یعنی خاصی به بندگی ملک
 راجی و چشم دار و شاد بکام
 باشمی نیاز مست در خیف
 عرض دار و بنی مست احیا
 کانیچه ز اعجاز و لبران شوق
 مائل دلبستی شبان دم
 ریج بر دم گهی به غصه شن
 گاه از ریج فرقت جانان
 گاه از وصل عشق رخ بان نیز

در او امر علیل چون بیما
 بنده خاص ایزد دادا
 نه چو خاندان مقبلان کبا
 بعنایات و رحمت غفار
 باشمی ضعیف کودن سها
 حالت خود بنا بر اطمینان
 لطف کم غصه و غضب سبب
 رفت بر من گذشت لیل و نهار
 گاه گشتم بلطف کام برار
 هیچ خوردم بخود چو پیمان
 تازه بودم چو گل بفضل سها

همدین دار و گیر و او عشق
 که صنم یافتیم چو عمر عز
 زلف دیدم چو ظل بر دشت
 همچو عین عضو خوبان
 بهر یک شان نام شان گراست
 آنچه از تجربه رسید مرا
 پس بعون خدای عزوجل
 نام سرمایه سخن کردم
 ای سخن دوستان بکته شناس
 من ندارم متاع شعر بدست
 گردین بحث کج ادائی من

از هر یک کن و شدم دو چا
 بصر عاشق گهی چو خونین کار
 گاه دیدم چو عقرب و چون مار
 یافتیم نوع نوع عشوه بکار
 گونه گونه بحال شان اطوار
 خواستم تا در آورم شبها
 جمله را داده ام بگلک نگار
 زانکه سرمایه است گوهرها
 ای معانی رسان خوشنجا
 نیستم از مذاق نظم شعرا
 یعنی در نظم و وزن این

عفو سازید ای الو الالبصا	لغزشی آید و خطائی رود
	ما شمی بعد ازین بکن آغاز اصل مقصود را بحسن نگار
	در اسماء معشوق
گفته اند نظم کرده ام بشما قاتل ظالم وستم عیار جنگجو جان ستیز خونی کار سرو قد بی وفا و هم غدار فتنه انگیز و هم پر خسار خوب رو خوش لقا و دل آزار سنگدل سیتن پر می دیا	نام معشوق آنچه اهل سخن جان جانان جان جان پری شوخ و مست او کشف و خوی گلبن و مهوش است سیر و پی شرک خو نخواست و ستر محبین خورشید چشم رم آهو غزال و آفت جان

بت و عمر عزیز و عمر دراز ماه و مهر است گلغز از یوب	ساقی و خوش نگاه بهم دلدار بعد مرغوب شاهد هست و یا
در بیان زلف	
انچه در زلف گفته اند سخن یکت معتقد دگر محقق دان اولین آن کلمه کلامه دوم آن مجعد که پر شکن باشد زلف گویندش آنکه اهل زبان تابنا گوش آنچه آویز نیست انچه تا دوشش میرسد آنرا انچه تا پای می فتد بر خاک	پس سته قسم است موی را تکرار سومی آن مسلسل است نگاه سومی کاکل از عجم هشدار آن مسلسل که موی زنگی ساز باشد آویزان انچه تا رخسار نام آن گیسوت ای هشیار طره خوانند هر صغار و کبار نیز گویند زلفش ای دلدار

دیگر آن ناهنای اهل سخن

می نویسم بلوح دل بنگار

خلکت طفل و عتق ثعبان

هند و عنبرین و مشک گین

شب بجز و شب قد شبنگ

سنبلی و لفری و شمشاد است

تا زیانده است و رسته ریحان

دام و قلاب و پا به ام و گر

باد پیا و بیفته ار بود

شب یلدا و سایه و زنگار

حلقه و آبر و برقع و طرار

شام و رنگی و رهن و هم

جاد و وزاغ و پر شکن پند

رهن و لام و نیم و هم تا تا

رشته و نیز طره طرا

سنبلی و هم پریشان گل

در بیان پیشانی

جسمه و ناصیه است پیشانی

در عرب باز و در فن اشعار

ششتری و پیل و زهر و صبح	باز کف انخضیب ای هشیار
-------------------------	------------------------

در شبیهات فرق سر

اینچه فرق سر و لار اوست	یا که تنج خط سحر ای یار
یا خط استوار و خلعات	که هکشان خط و برق خشان سیار

در بیان ابرو

هست ابرو دو نوع انی انا	یا که پیوسته یا گشاده بش
باز در اصطلاح شعر و سخن	فینویسم بیابین بر
ماه نون و کاف چو گانیز	طاق و محراب هندوی تلو
هست عابد فریب تو قنوج	قایم سین ذره انفقار کذا

در بیان چشم

چشم بر چند نوع خوشتر باشد	یکی شهلا کند هست ز لسن
---------------------------	------------------------

خواب الوده دومی سوم	هست یگون که سرخ چون منجا
رایج آن کشیده گوشه ششم	نام کردند پنجمین بهیاس
حرف عین است و صدای لاف	ز گرس ترک و زهره جادوگا
جام و ساغر غزال و تربام	هند و بابل است و مردم دا
هم ز جاجی و قلعه و سیما	ناوک انداز باشد و خوشا
سند است پشایین و جادو	نیز مخمور و عجب و بهار

در تشبیحات مَرگان

هست مَرگان با صطلاح بجا	هذب و باز در فن اشعا
نشته و ناوک و سنان خنجر	نیزه و تیر و مرج و نوک خا
چنگل باز چنگل شایین	هم خدنگ است نشیمن کاین
ماز آسای نیزه قلک شکن	مورچه نوک خامه یاد دلا

در تشبیهات نگاه

کرد بر من چنین لم اظهار
برق و آتش متاع سوز قرأ

در نگاه صنم چو پی بر دم
نشسته می و آفت و جانسوز

در تشبیهات رو

انچه باید زد دستم بردا

عارضه و وجه و چهره و دیدار

طشت زرع آفتاب عذاب

قبله و کعبه صفی و رخسار

بسیقه و جام جم شفق گلستان

گل سوری و گلستان بهار

ورق لاله نینه لاله زار

روی دلدار را بسی سیمت

غره و طلعت سیمت و شمس و شمس

ید بیضا و مرآت و کافور

مصحف و دین رخ و تحفه نور

دست موسی و صبح و شمع و ما

نیمروز و ختن طلیعه و دم

گل و گلزار و باز شمس

هست جام جهان نما و خط	آتش و اب و هم بهشت و نای
در تشبیهات خط	
گر نشان خط صنم سری عنبه روشک و مورچه ناله دام و زنجیر و دود و تار نامه خضر و لام و پیر غراب قیر و مینا و هم نقشه بود	بشنو از من بتو کنم الهها خط ریحان جلیش و خط غبا جد و دل مشک و جد و دل نگا طوطی و عشق و عود نیل و خا سوخته عود هست و آسود
در تشبیهات خیال	
وصف خیال صنم همی سازم هجر آسودست و تخم تنیب جلیشی و بدآن عنبر کوش	که دلم بجز اوست زار و زار ملکس و زانغ و خون سوخته سیا یا بلا بر روان عاشق زار

مشکدانه و دانه سپید	یا نسوید که راز آن دادا
دلِ فرعون و اختر و فلفل	عنبر و مشک و مردم هست

در تشبیهات لب

میکشم من بیان از سر شوق	لب آن جان نواز شیرین کا
رطب و شیر و شکر و خرما	شهد و عتاب آبجیان سا
روح و راح و زبرجد و یاقوت	حوض کوثر مل و عقیق و نثار
یا نمکدان و طوطی و حلقه	خاتم و پسته و نگین گلستا
لعل و مرجان و ماه نو می خام	شفق و عیسی هست و قرمز ناز

در تشبیهات دندان

دُر دندان آن بت پرفن	میکشم من بسک و صفای پاک
شبنم و بسک لؤلؤ و پروین	دُر خوش آب و دُر جوهر دار

شمع راه عدم ثریا نور	مهر شیرین تگرگ دانه ناز
ستر غنچه یاسمین غنچه	نیز الماس و انجم ای دلدا

در تشبیهات دمان

دهن یار یا که منهل نوش	که روانند زان چنین انهار
خاتم و درج و نقطه موهوم	نقطه و خال تنگ شکر بار
پیش و معده و دوزخ راه	سر مو غنچه پسته میم شما
کوزه قند و صفر و چشم مور	صدف نگشتی مگدانها
حقه لعل و حق مر جان	جوهر فرد و قطره گوهرها

در تشبیهات زنج

هست مدعو بحسن گوناگون	زنج آن نگار شیرین کا
سید و گوی و شامه تو بی	چاه و تقاح و سید جنت دا

در تشبیهات غنغب

غنغب یار یاکه گرد آب است	یا که آبی بهی و طوق نگار
--------------------------	--------------------------

در تشبیهات گردن

هست گردن با صطلاح بحر	عنق و جید و رقبه بی تکرار
اصطلاح سخنوران عجبم	انجین است از بهین شعاع
دست آویز شوشه سیم است	شاخ مرجان و هم صراحی است
شمع کافور و گردن آهوی	دسته عجاج و هم بیاض نهایی

در تشبیهات سینه

آنچه در سینه صنم کمر شد	همچو نذرت نوشته اند شعاع
یا قسم آنچه من بجهت تمام	می نویسم بلوح دل رنگارنگ
سخته سیم و باز تخت عجاج	گل نسیرین و حریر و بلوح رنگارنگ

در تشبیهات پستان

چند گونه بطرز نیکو کار	است پستان وستان صنم
بلبله سنگ غنچه دست فشا	قبره ناز و جاب سنگ سخت
اینقدر یادگیر همیشه	سر زنبور دست مال ترنج

در تشبیهات سیاه

غنچه علاج دهم نگارین کار	ساعدیار شاخ مرجان است
میکشندش به بر حایل و ا	هم بلورین حایل سمین

در تشبیهات برود و دوش

میکنم من بشوق دل طهار	برود و دوش صنم که بسز است
سیم و تسیرین صفا صبح بهار	ایینه صبح و یامین سمن

در تشبیهات نگشت

سرانگشت را بنان نماند	دیگر آن ناهما ز من برد
قلعه علاج و نیشک رفت	دوم قاتل هم قفای مه پند
در تشبیهات پنجه مخمس	
پنجه دست دلربای عزیز	پنجه گونه مستمست ای یا
گل شکفت و پنج برگه بود	دورمه آفتاب برگ چنار
در تشبیهات قد	
باشمی وصف کن بشان در گداز	قد و بجوی آن بت عیار
سر و سر بلند سروی	گلبدن تازه هست و تازه بهار
ارزوی دراز و عمر دراز	نیز آرام جان باشم
قد قیامت بجاست یک تنه	بل بلند آتش است قد نگار
شاه فرداست مصرع موزون	طوبی عرعر الف صنوبر و

در تشبیهات کمر

کمر یار را چه وصف کنم	هست اندیشه هیچ از ره بار
رشته زندگی و موی دراز	معنی باریکے عدم انگار

در تشبیهات سرین

این سرین هست یا که سمن کو	دست مالِ زین و دستِ افشا
---------------------------	--------------------------

در تشبیهات ساق

ساقِ آن سمن ستون باو	یا بود دسته گل گلزار
شاخِ مرجان ستون عجبابی	یا که شاخ بقتم بحسن چکا

در بیان وجود

از وجودش که چو موجود است	بکسرِ اوین جدا کنند شعاع
جدا که من و جوده جودا	اگر چه موجود شد بشان ضرا

غصه یار راحتِ دگر است	غذ را و را بود و فای هرا
صد ملامت کشید قیس شد	بسلامت گرفت از ان هنج
بوجودش ز بس کرامت است	نتوان گفتنم کی ز هزار
برگز رقصه گذرشته بخوان	کن ز لطف سخنوری اخصا
چمنستانِ خلد و خرمن گل	سیم باغ است و گلبن گلزار
هست آرام ده وجود منم	شوشه گل دگر چه بستان از

در تشبیهات رفتار یعنی خرام

چیت رفتار آن صنم یعنی	برق باد صبا نسیم بها
هم نسیم سخن شمیم گل	ز می رفت آب ای رفتار

در تشبیهات لطف

باز گویم سخن ز لطف صنم	تا که گردد لطیف از اشباح
------------------------	--------------------------

آبر دریا و چشمه کوثر	نیز باران رحمت عطار
در قهر و غضب	
قهر آن جان ستیز و گنبد	آتش و وزخ هست پر ز شرار
برق و صوفیاست طوفان	وقار بنا عذاب السار
در خنده و بستم	
خنده و نواز آن لب	هست زنگیونه یاد کن ای یار
لکین برق باشد و نسکین	نیم بشکفته غنچه صبح بهار
خامنه	
شکر می این بایض خوش مضمون	حسن اتمام یافت زیب کار
سی و فکر من بجای رسید	یعنی فرصت یافتم زین کار
ها شمی این دعاست گوی داور	کن تو مقبول جمله این اشعار

قطعه

تا رخ احتتام کتاب از کلام فصاحت انضمام

بلغ متناسل المرام نکته آرا و قیقه پیرا

خجابه سید شریف صاب

وام رافقه

از شفق و مجسم ذی فخر با شمیم

از روی عیان است حب ازلی ذات

راز که در میان معشوق و عاشق آمد

معشوق را سرایا پسته مصنف از حق

سرمایه سخن بس تصنیف خوشنماست

دیدار جهان خود را در خود زهی خوشنماست

ایجا نمایش او در حلقه شکر فرم است

هر کس که دید گفتا این لائق شناست

از روی وجود سال ختمش شریف گفتا

آئینه جهان معشوق با صفا هست

ایضا

از مخمور سخن شناس عالی قدر نیکو اسامی

شاعری تہتا فصیح بکتا جناب محمد

تعبیر علی صبا المخلص

دام لطفہ

با ستمی کشت آدم معنی

باطل کو ہریم معنی

کر زہر ہر کسی دم معنی

ہست کل از خدم معنی

وہ چہ اور رسالہ پیدا کرد

نام سرمایہ سخن طہر

مثل طوطی بجا ستارہ فیض تر

ہر گلکشت ببلان سخن

گفت ہاتف مخمورم مالش

یا قہ نظم عالم معنی

|| اصا ||

از زبان ندرت بیان شاعر لطیف ماهر
ادیب بلند نظر عالی قدر جناب سید

امیرالدین صاحب

دام غایت

تازه فرامی رسم و قسم سخن

عمده پیرایه زیبای جسم سخن

در سراپای یار رسم سخن

ماهر علم و دفرین و حبیب

یعنی آن ناستی که فرموده

نقته نجان از و کند حصول

سال ختم کتاب گفت امیر

جان فراشا پلسم سخن

تمت

۸۹۱۵۱۴۴ ۱۱۸ س

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

۶۷۸

۸۹۱۵۵۱۴۴ ۸ ااس

۶۶۸

سرمایه پرستون

Date	No.	Date	No.